

"بسم الله الرحمن الرحيم"

"مراتب الزامات دینی و برخی از تکالیف زنان مؤمن"

چکیده:

مراتب الزامات دینی، در قرآن کریم، سه مرتبه کلی "اسلام، ایمان، و یقین و یا احسان" می باشد. مرتبه اول برای عاقبت خیری لازم است و لیکن کفایت نمی کند؛ حداقل مرتبه مطلوب و مرضی خدا، الزامات در سطح ایمان می باشد؛ که همان مرتبه اصحاب یمین و اصحاب میمنه، می باشد. مرتبه سوم الزامات اهل عصمت و طهارت و الزامات علمای ربانی تالی تلو معصوم را تذکر می دهد؛ که مرتبه ای تشکیکی است؛ و سه سطح، علم یقین، عین یقین، و حق یقین را تذکر می دهد. در این مقاله، به حد اقل الزامات مشترک زنان و مردان مؤمن، و نیز، به برخی از الزامات خاص بانوان، در مرتبه اهل ایمان، فراتر از الزامات زنان مسلمان، پرداخته می شود.

کلید واژه ها: مراتب، الزامات، دینی، تکالیف، زنان، مؤمن.

مقدمه

در این مقاله، به مراتب سه گانه الزامات دینی، و تاثیر آن در خصوص بعضی از تکالیف زنان، پرداخته می شود. پیشینه بحث مراتب الزامات، ریشه در فرهنگ قران و عترت دارد؛ در قران کریم، با مراتب سه گانه "اسلام"، "ایمان"، و "احسان یا یقین"، و در فرهنگ روایی، در منابعی همچون اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، گاه، همین مراتب سه گانه "اسلام، ایمان، و یقین"، و گاه مراتب چهارگانه "اسلام، ایمان، تقوی و یقین"، و گاه، ذکر برخی از مراتب، با عناوین رتبه بندی "زهد، ورع، یقین، و رضا"، با زیر مراتب ده گانه برای هر یک آمده است. و گاه برای ایمان ده درجه معرفی می شود که جناب سلمان، تمام ده درجه، و جناب ابوذر، نه درجه، و جناب مقداد، هشت درجه از آن را داراست:

"أبو علی الأشعری، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر قال: قال لي أبو عبد الله (عليه السلام): يا أبا جعفر، إن الإيمان أفضل من الإسلام وإن اليقين أفضل من الإيمان وما من شيء أعز من اليقين". (كافي، كليني، ۵۱/۲)

"عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، والحسين بن محمد، عن معلى بن محمد جميعا، عن الوشاء، عن أبي الحسن (عليه السلام) قال: سمعته يقول: الإيمان فوق الإسلام بدرجة، والتقوى فوق الإيمان بدرجة، واليقين فوق التقوى بدرجة، وما قسم في الناس شيء أقل من اليقين". (كافي، كليني، ۵۱/۲)

"محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن علي ابن رثاب، عن حمران بن أعين قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول: إن الله فضل الإيمان على الإسلام بدرجة كما فضل الكعبة على المسجد الحرام". (كافي، كليني، ۵۱/۲)

"عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن هارون بن الجهم أو غيره عن عمر بن أبان الكلبي، عن عبد الحميد الواسطي، عن أبي بصير قال: قال لي أبو عبد الله (عليه السلام): يا أبا محمد الاسلام درجة؛ قال: قلت: نعم قال (عليه السلام): والايان على الاسلام درجة، قال: قلت: نعم، قال (عليه السلام): والتقوى على الايمان درجة، قال: قلت: نعم، قال (عليه السلام): واليقين على التقوى درجة، قال: قلت: نعم، قال (عليه السلام): فما أوتى الناس أقل من اليقين، وإنما تمسكنم بأدنى الاسلام فإياكم أن ينفلت من أيديكم". (كافي، كليني، ٥٢/٢)

"على بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس قال: سألت أبا الحسن الرضا (عليه السلام) عن الايمان والاسلام فقال (عليه السلام): قال أبو جعفر (عليه السلام): إنما هو الاسلام، والايان فوقه بدرجة والتقوى فوق الايمان بدرجة واليقين فوق التقوى بدرجة ولم يقسم بين الناس شئ أقل من اليقين، قال: قلت فأى شئ اليقين؟ قال (عليه السلام): التوكل على الله والتسليم لله والرضا بقضاء الله والتفويض إلى الله. قلت: فما تفسير ذلك؟ قال: هكذا قال أبو جعفر (عليه السلام)". (كافي، كليني، ٥٢/٢)

"محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن الرضا (عليه السلام) قال: الايمان فوق الاسلام بدرجة، والتقوى فوق الايمان بدرجة، واليقين فوق التقوى بدرجة ولم يقسم بين العباد شئ أقل من اليقين". (كافي، كليني، ٥٢/٢).

"على بن إبراهيم، عن أبيه، عن القاسم بن محمد، عن المنقري، عن علي بن هاشم بن البريد، عن أبيه قال: قال [لي] علي بن الحسين (صلوات الله عليهما) الزهد عشرة أجزاء. أعلا درجة الزهد أدنى درجة الورع، وأعلى درجة الورع أدنى درجة اليقين، وأعلى درجة اليقين أدنى درجة الرضا". (كافي، كليني، ٦٢/٢)

"على بن إبراهيم، عن أبيه، وعلي بن محمد، عن القاسم بن محمد، عن سليمان ابن داود المنقري، عن علي بن هاشم بن البريد، عن أبيه أن رجلا سأل علي بن الحسين (عليهما السلام) عن الزهد، فقال: عشرة أشياء، فأعلى درجة الزهد أدنى درجة الورع وأعلى درجة الورع أدنى درجة اليقين وأعلى درجة اليقين أدنى درجة الرضا، ألا وإن الزهد في آية من كتاب الله عز وجل: "لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم". (كافي، كليني، ١٢٨/٢)

"حدثنا محمد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن أبي عبد الله الرازي، عن الحسن بن علي بن أبي عثمان، عن محمد بن حماد الخزاز، عن عبد العزيز القراطيسي، قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا عبد العزيز إن الايمان عشر درجات بمنزلة السلم يصعد منه مرقاة بعد المرقاة، فلا تقولن صاحب الواحد لصاحب الاثنين: لست على شئ حتى ينتهي إلى العاشرة، ولا تسقط من هو دونك فيسقطك الذي هو فوقك، فإذا رأيت من هو أسفل منك فارفعه إليك برفق، ولا تحملن عليه ما لا يطيق فتكسره فإنه من كسر مؤمنا فعليه جبره؛ وكان المقداد في الثامنة، وأبو ذر في التاسعة، و سلمان في العاشرة". (الخصال، صدوق، ٢٤٨)

با توجه به رتبه بندی قرآن کریم، - که در روایت جابر جعفی از امام باقر (ع) نیز، آمده است و قدری شرحش در مباحث ذیل خواهد آمد - مورد روایت اخیر، فراتر از ایمان در سطح بندی سه گانه اسلام، ایمان و یقین است؛ و مرتبه یقین را نیز، شامل می شود.

تقوی، زهد و ورع، در روایات فوق، مراتبی از ایمان، در سطح بندی سه گانه است؛ "رضا"، نیز، ناظر به مراتبی از یقین می باشد.

معمولاً، در منابع اخلاق و عرفان عملی، بحث از مراتب ایمان، و مطلوبیت التزام به آن مراتب توصیه می‌شود؛ همچون اصطلاح "فقه اصغر، فقه اوسط، و فقه اکبر"، و نیز، "شریعت، طریقت و حقیقت"، که ادبیات دیگری از اهل عرفان است، و ناظر به فقه و حقوق، اخلاق، و عرفان می‌باشد؛ و لیکن رتبه بندی مبتنی بر سطوح سه گانه قرآنی و تبیین های خاص قرآنی این سطوح، در آنها، مشاهده نمی‌گردد.

این مبحث، خصوصاً، با تشکیل نظام اسلامی، ضرورت انتخاب اصلح برای عرصه های مختلف، خصوصاً سلسله مراتب مناصب حکومتی، در باب شناخت الزامات ایمانی، به عنوان شاخصهای ایمانی شایسته سالاری، ضرورت توجه ویژه را داراست.

بگذریم؛ روش تحقیق، در این مقاله، روش قرآن محوری، همان الگوی تفسیر قرآن به قرآن، در تفاسیر معتبر المیزان، نمونه و تفسیر تسنیم می‌باشد.

مراتب الزامات در حفظ دین

در قرآن کریم، سه مرتبه الزامات دینی تعریف شده است:

۱. دیانت مسلمین: که تلبس به الزامات فقهی حقوقی را تذکر می‌دهد.
 ۲. دیانت مؤمنین: که به الزامات اخلاقی، علاوه بر الزامات مسلمین، نظر دارد.
 ۳. دیانت محسنین: که به الزامات عرفانی، علاوه بر الزامات مسلمین و مؤمنین، نظر دارد.
- الزامات مطلوب دینی، سطح دوم و سوم است و سطح اول، لازم است؛ اما جهت خیر دنیا و آخرت، کفایت نمی‌کند. بنا براین، حفظ دین بدون توجه به این مراتب و الزامات آن، و بدون تلبس به آنها در دو سطح فقهی حقوقی و اخلاقی، معنی صحیحی نخواهد داشت.

الگوی کلی این مباحث، چنین می‌باشد:



نمودار ۱: الگوی کلی مراتب دیانت در مفظ دین

حال به توضیح موارد فوق می‌پردازیم:

۱. دیانت مسلمین: الزامات فقهی حقوقی

حداقل مرتبه الزامات دینی، مرتبه اسلام است.

این مرتبه، نظر به الزامات فقهی حقوقی دارد؛ و شرعاً، واجبات و محرمات، و صحت و بطلان امور را در برمی‌گیرد. این سطح از دیانت، در یک پیوستار، از مقید به احکام، آغاز گشته، در میانه، افراد مریض القلب، و در نهایت، منافق را شامل می‌شود.

عمده وجهه همت رساله‌های عملیه، تبیین موارد فوق، برای عموم جامعه است. تعبیر الهی در قرآن، در سوره حجرات، گویای آن است که این مرتبه ضرورت دارد، اما کفایت نمی‌کند. چرا که پذیرش ظاهری اسلام را نظر دارد؛ و هنوز عشق و ایمان قلبی را در بر نمی‌گیرد:

"قالت الأعراب: آمنا؛ قل: لم تؤمنوا؛ و لكن قولوا: أسلمنا؛ و لما يدخل الإيمان في قلوبكم". (حجرات/ ۴)

در روایات فراوانی، با سند معتبر، در تفسیر ایه شریفه، تفاوت و تفکیک مرتبه ایمان از اسلام، آمده است:

"علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن جمیل بن دراج قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله عز وجل: "قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخل الإيمان في قلوبكم"

فقال لي: ألا ترى أن الإيمان غير الإسلام". (کلینی، الکافی، ۲/۲۴)

شیخ صدوق، با اتکاء به آیات و روایات وارده، اجمال مرتبه بندی اسلام و ایمان را تذکر می‌دهد:

"وكل مؤمن مسلم، وليس كل مسلم مؤمن، و مثل ذلك مثل الكعبة و المسجد، فمن دخل الكعبة فقد دخل المسجد، وليس كل من دخل المسجد، دخل الكعبة."

وقد فرق الله عز وجل في كتابه بين الإسلام والإيمان، فقال: "قالت الأعراب آمنا...."

و قد بین الله عز وجل أن الإيمان قول و عمل بقوله: (إنما المؤمنون الذين إذا ذكر الله وجلت قلوبهم وإذا تليت عليهم آياته زادتهم إيماناً وعلى ربهم يتوكلون * الذين يقيمون الصلاة و مما رزقناهم ينفقون * أولئك هم المؤمنون حقا".

و أما قوله عز وجل: "فأخرجنا من كان فيها من المؤمنين * فما وجدنا فيها غير بيت من المسلمين"، فليس ذلك بخلاف ما ذكرنا، لأن المؤمن يسمى مسلماً، والمسلم لا يسمى مؤمناً حتى يأتي مع إقراره بعمل.

و أما قوله عز وجل: "ومن يبتغ غير الإسلام ديناً فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين" فقد سئل الصادق، عليه السلام، عن ذلك، فقال: هو الإسلام الذي فيه الإيمان". (شیخ صدوق، الهدایه، ۵۶)

همین معنی را محقق کرکی، در کتاب و شهید ثانی در کتاب "المقاصد العلیه ... " خویش، تذکر می‌دهد که به نظر می‌رسد اصلش از شیخ صدوق، رحمهم الله، می‌باشد.

"إنبات المغایرة بین الإيمان والإسلام: والمراد بالإسلام، الانقیاد والإذعان بإظهار الشهادتين، سواء اعترف مع ذلك بباقي المعارف أم لا، فهو أعم من الإيمان؛ ومما يدل على التغاير بينهما قوله تعالى:

« قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ ».

نفی عنهم الإيمان و أثبت لهم الإسلام، وهو دال على التغاير". (شرح الالفیه، محقق کرکی، ۱۷۲/۳؛ شهید ثانی، المقاصد العلیه فی شرح الرساله الالفیه، ۳۴)

در این مرتبه، حضور قلب در نماز و رعایت وقت فضیلت نماز، مستحب است؛ و لیکن ضرورت وجوبی ندارد!

و واجب نیست فرد مسلمان، در تمام عمر خود، حتی یک صفحه، قرآن به خواند!
و بیش از واجبات مالی اولیه همچون خمس و زکات و فطریه، واجب مالی اولیه دیگری، بر عموم نیست.
در این سطح از دیانت، رعایت وظائف مادری، و جویی ندارد!

و واجب نیست که عموم زنان، زحمت غذا پختن و لباس شستن و امور دیگر را به خود بدهند!
و این شوهر زن است که موظف است علاوه بر نفقه، تدارک امور فوق را خود به تنهایی، عهده‌دار شود!
در این مرتبه مستحب است دست در مانده‌ایی را بگیری و به کار ارباب رجوع تا قدری، بعد از وقت اداری رسیدگی کنی
تا کارش پایان پذیرد! ولیکن واجب نیست، از این رو، عدم اهتمام به این امور، به جهت مستحب بودن، مشکل اخروی ندارد!
و ...

ملاحظه می‌شود: اگر موارد مذکور جدی گرفته نشود، و به عذر استحباب، نادیده انگاشته شود، اتکاء صرف به الزامات
فقهی حقوقی، و عدم اعتناء به الزامات اخلاقی، رشد فردی و سلامت انسانی را در روابط خانوادگی، اداری و اجتماعی، به
خطر می‌اندازد.

و اتفاقاً، به مرور، انگیزه التزام به حداقلها را نیز در افراد، کاهش خواهد داد.
خصوصاً، اگر تنزل به این سطح از دیانت، از مدیران و پرچمداران دیانت اسلامی، صادر شود!
طبعاً، این چنین جامعه‌ای، رو به سوی خود خواهی فردگرایانه آورده، هرگز روی سعادت دنیوی و اخروی را نخواهد دید.
با این توجه، معلوم می‌گردد:

از علل اساسی انحطاط مسلمین، دوری از عشق و ایمان، و الزامات اخلاقی اسلام، و اکتفاء به ظواهر اولیه آن، می‌باشد.
آن چنان که بعد از رحلت پیامبر اسلام (ص)، آرام آرام، این فاصله و دوری، شکل عادی گرفت؛ و تلاطمات حیرت آور
دوره امیر مؤمنان (ع) نیز، فرصت نهادینه کردن ارزشهای اخلاقی را در جامعه فاصله گرفته از ارزشها، به حضرتش نداد.
عمده حکومتهای تاریخ مسلمانان بعد از امام حسن (ع)، نیز، حکومتهایی ریاکار و منافق بودند؛ و فرهنگ ریا و نفاق را در
جامعه مسلمین نهادینه کردند؛ و هم اکنون، نیز، اکثریت آنها، چنین‌اند.

در چنین فضایی، اکثریت جامعه را بیمار دلان تشکیل می‌دهد؛ که به حداقل الزامات فقهی و حقوقی نیز، پایبندی لازم را
نخواهند داشت؛ و زمام امور این افراد را طبعاً، منافقان و سنگدلان بر عهده خواهند گرفت.
در این شرایط، گروه مقید به احکام، در اقلیت و انزوا و تنگنا قرار خواهند گرفت؛ تا چه رسد به مؤمنان و محسنان، که
دائم در رنج و عذاب‌اند تا به لقاء پروردگارشان نائل شوند:

"و یکدح فیها مؤمن حتی یلقى ربه". سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۳

در قرآن کریم، بیمار دلان با تعبیرات "فی قلوبهم مرض"، "الصم" و "العمی"، یاد می‌شوند؛ که به نارسایی و اختلال
اخلاقی، و کوری و کوری قلبی، گرفتار می‌باشند.

اهل ریا و نفاق را نیز، با تعبیرات "المنافقین" و "القاسیة قلوبهم" و "الموتی" یاد می‌کند؛ که از عدم اعتقاد آنها به
اسلام، و از سنگدلی آنان، و مرگ معنوی و انسانی‌اشان، حکایت می‌کند:

{ و لئن لم یبته المنافقون، و الذین فی قلوبهم مرض و... } (احزاب/۶۰)

{ و إذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض: غر هؤلاء دینهم } (انفال/۴۹)

{ لیجعل ما یلقى الشیطان فتنة للذین فی قلوبهم مرض، و القاسیة قلوبهم:... } (حج/۵۳)

{ إنک لا تسمع الموتی؛ و لا تسمع الصم الدعاء إذا ولوا مدبرین؛ و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم؛ إن تسمع

إلا من يؤمن بآياتنا و هم مسلمون { (نمل/۸۱) و (روم/۵۳)

در سوره بقره از آیات ۲۰۰ الی ۲۰۷، حاجیان برگشته از حج را به ۴ گروه تقسیم می کند:

- "دنیا طلب محروم از آخرت"،
- "عاقبت به خیر طالب حسنه در دنیا و آخرت، و نگران از جهنم"،
- "منافق لجوج شیفته دنیا، و قدرت طلب تبهکار"،
- "ایثارگر جان بر کف طالب رضای خدا".

"فإذا قضيتم مناسككم فاذكروا الله كذاكركم آباؤكم أو أشد ذكرا؛

فمن الناس من يقول ربنا آتنا في الدنيا و ما له في الآخرة من خلاق؛

و منهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة و في الآخرة حسنة و قنا عذاب النار؛...

و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا؛ و يشهد الله على ما في قلبه و هو الد الخصام؛ و إذا تولى، سعی فی

الأرض ليفسد فيها؛ و يهلك الحرث و النسل؛...

و إذا قيل له اتق الله أخذته العزة بالإثم؛ فحسبه، جهنم؛ و لبس المهاد؛

و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله؛ و الله رؤوف بالعباد". (بقره / ۲۰۰- ۲۰۷)

دیانت گروه اول و سوم، همان دیانت اعرابیان است که، خیری در آخرت، برایشان وجود ندارد.

گروه اول، عوام بیمار دل دنیا طلب در خدمت گروه سوم، منافقین می باشند

گروه سوم، خواص منافق قدرت طلب نفوذ کرده در مجاری قدرت و مدیریت جامعه، (تعبیر "إذا تولى"، گویای این

مطلب است) و سرکرده اهل دنیایند که به اکتفاء و همراهی اهل دنیا با آنان، اقتصاد و نسل را به تباهی می کشند.

گروه دوم، عموم اهل ایمان، و گروه چهارم، رهبران و امامان اهل ایمان و تقوی، می باشند.

به حرمت گروه چهارم است که: خداوند، به جامعه، رأفت و رحمت و عنایت، ارزانی می دارد (تعبیر "والله رؤوف بالعباد"،

بدین معنی اشاره دارد).

خلاصه کنیم:

"تمرکز و اکتفاء به ظواهر دینی در سطح مسلمین اعرابی مسلک، جامعه را به انحطاط می کشاند؛ و روح و حقیقت اسلام

را به انزوا و حاشیه می راند.

پس، جهت تجلی ارزشهای متعالی اسلام در جامعه، شعار و دعوت به الزامات فقهی و حقوقی، و عمل بدان لازم است؛ و

لیکن، هرگز کافی نیست!

لذا، بر حاکمیت نظام اسلامی در ایران، تکلیف است که: سطح دیانت را از حداقل الزامات، بالاتر برند و به نهادینه کردن

حداقل ارزشهای اخلاقی اسلام، همت گمارند".

استاد جوادی آملی در جلسه ای، به این مضمون، فرمودند: اوائل انقلاب، خدمت حضرت امام رسیدم؛ و به ایشان عرض

کردم: آقا، ما با فرهنگ نهج البلاغه، انقلاب کردیم؛ ولی می خواهیم، صرفاً، با رساله های عملیه مملکت را اداره کنیم؛ و این

معنی، نشدنی است.

ایشان فرمودند: حضرت امام، با تبسمی، سخن اینجانب را تأیید نمودند.

فرهنگ نهج البلاغه، همان الزامات اخلاقی ایمانی به همراه الزامات فقهی و حقوقی، است؛ که بر اساس آن، انقلاب اسلامی، به پیروزی رسید.

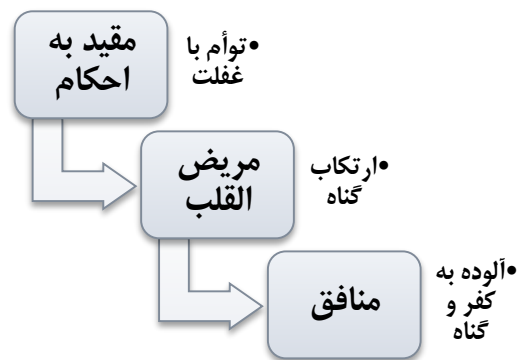
اكتفاء به رساله‌های عملیه، لازم است ولی کافی نیست.

قبل از انقلاب، نیز، بسیاری تقید فقهی حقوقی داشتند؛ و لیکن از این سطح تدین، انقلاب، شکل نگرفت. مقصود از نشدن، ناظر به این مطلب است که با همان سطح از دیانتی که انقلاب شکل گرفته است، با همان سطح، بایستی، مملکت اداره شود.

تنزل از این سطح الزامات، منجر به رکود ارزشها، و عقب ماندگی و به بن بست رسیدن انقلاب، خواهد شد.

به اصطلاح طلبگی، "همان علت محدثه، علت مبقیه خواهد بود؛ و لا غیر".

حال، به الگوی کلی طیف مسلمانان، توجه نماییم:



نمودار ۲: الگوی کلی طیف مسلمانان

تذکر:

(۱) روایات فراوانی در تمایز مرتبه ایمان از اسلام آمده است (کلی‌نی، الکافی، ۲/۲۷):

"عدة من أصحابنا، عن سهل بن زیاد؛ ومحمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد جميعا، عن ابن محبوب، عن علی بن رثاب، عن حرمان بن أعین، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: سمعته يقول:

الایمان ما استقر فی القلب وأفضی به إلى الله عز وجل وصدق العمل بالطاعة لله والتسليم لامره والاسلام ما ظهر من قول أو فعل وهو الذي عليه جماعة الناس من الفرق كلها وبه حقت الدماء وعليه جرت المواريث وجاز النكاح واجتمعوا على

الصلاة والزكاة والصوم والحج، فخرجوا بذلك من الكفر وأضيفوا إلى الايمان،

والاسلام لا يشرك الايمان والايمن لا يشرك الا سلام وهما في القول والفعل يجتمعان، كما صارت الكعبة في الم سجد والمسجد ليس في الكعبة وكذلك الايمان يشرك الاسلام؛ والاسلام لا يشرك الايمان وقد قال الله عز وجل:

" قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخل الايمان في قلوبكم "

فقول الله عز وجل أصدق القول قلت: فهل للمؤمن فضل على المسلم في شيء من الفضائل والأحكام والحدود وغير

ذلك ؟ فقال : لا ، هما يجريان في ذلك مجرى واحد ولكن للمؤمن فضل على المسلم في أعمالهما وما يتقربان به إلى الله عز وجل ، قلت : أليس الله عز وجل يقول :

" من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها (١) " وزعمت أنهم مجتمعون على الصلاة والزكاة والصوم والحج مع المؤمن ؟ قال : أليس قد قال الله عز وجل : " يضاعفه له أضعافا كثيرة "

فالمؤمنون هم الذين يضاعف الله عز وجل لهم حسناتهم لكل حسنة سبعون ضعفا ، فهذا فضل المؤمن ويزيده الله في حسناته على قدر صحة إيمانه أضعافا كثيرة ويفعل الله بالمؤمنين ما يشاء من الخير ،

قلت : رأيت من دخل في الاسلام أليس هو داخلا في الايمان ؟

فقال : لا ولكنه قد أضيف إلى الايمان وخرج من الكفر وسأضرب لك مثلا تعقل به فضل الايمان على الاسلام:

أرأيت لو بصرت رجلا في المسجد أنك تشهد أنك رأيت في الكعبة؟ قلت : لا يجوز لي ذلك ،

قال : فلو بصرت رجلا في الكعبة أنك شاهدت أنه قد دخل المسجد الحرام ، قلت : نعم ،

قال : وكيف ذلك ؟ قلت : إنه لا يصل إلى دخول الكعبة حتى يدخل المسجد ،

فقال : قد أصبت وأحسنت ، ثم قال : كذلك الايمان والاسلام " . (كلمني، الكافي، ٢٧/٢)

علامه طباطبائي، در تفسير الميزان، مراتب اسلام و ايمان را تذكر مي دهد:

وقوله تعالى : " ربنا واجعلنا مسلمين لك ... " : فقد ظهر ان المراد بالاسلام غير المعنى الذى يشير إليه قوله تعالى :

"قالت الاعراب آمنة قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخل الايمان فى قلوبكم... " (حجرات/١٤)،

بل معنى أرقى وأعلى منه سيجى بيانه .(طباطبائي، الميزان، ٢٨٤/١)

وقوله : (قالت الاعراب آمنة قل لم تؤمنوا) أى قالوا لك آمنة وادعوا الايمان قل لم تؤمنوا وكذبهم فى دعواهم ، وقوله : (ولكن قولوا أسلمنا) استدراك مما يدل عليه سابق الكلام ، والتقدير : فلا تقولوا آمنة ولكن قولوا : أسلمنا .

وقوله : (ولما يدخل الايمان فى قلوبكم) لنفى دخول الايمان فى قلوبهم مع انتظار دخوله ، ولذلك لم يكن تكرارا لنفى الايمان المدلول عليه بقوله : (لم تؤمنوا) .

وقد نفى فى الآية الايمان عنهم وأوضحه بأنه لم يدخل فى قلوبهم بعد وأثبت لهم الاسلام ، ويظهر به الفرق بين الايمان والاسلام بأن الايمان معنى قائم بالقلب من قبيل الاعتقاد ، والاسلام أمر قائم باللسان والجوارح فإنه الاستسلام والخضوع لسانا بالشهادة على التوحيد والنبوة وعملا بالمتابعة العملية ظاهرا سواء قارن الاعتقاد بحقية ما شهد عليه وعمل به أو لم يقارن ، ويظهر الشهادتين تحقن الدماء وعليه تجرى المناكح والمواريث .(الميزان، ٣٢٨/١٨)

در تفسیر نمونه نیز، در تفسیر آیه شریفه، در باب رتبه بندی اسلام و ایمان آمده است:

"...قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ".

طبق این آیه تفاوت «اسلام» و «ایمان»، در این است که «اسلام» شکل ظاهری قانونی دارد، و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند در سلک مسلمانان وارد می شود، و احکام اسلام بر او جاری می گردد. ولی ایمان یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او.

«اسلام» ممکن است انگیزه های مختلفی داشته باشد، حتی انگیزه های مادی و منافع شخصی، ولی «ایمان» حتما از انگیزه های معنوی، از علم و آگاهی، سرچشمه می گیرد، و همان است که میوه حیات بخش تقوی بر شاخسارش ظاهر می شود. این همان چیزی است که در عبارت گویایی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است:

الاسلام علانية، و الايمان في القلب: «اسلام امر آشکاری است، ولی جای ایمان دل است».

و در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

"الاسلام يحقن به الدم و تؤدى به الامانة، و تستحل به الفروج، و الثواب على الايمان":

"با اسلام خون انسان محفوظ، و ادای امانت او لازم، و ازدواج با او حلال می شود، ولی ثواب بر ایمان است".

و نیز به همین دلیل است که در بعضی از روایات مفهوم «اسلام» منحصر به اقرار لفظی شمرده شده، در حالی که ایمان اقرار توأم با عمل معرفی شده است: "الایمان اقرار و عمل، و الاسلام اقرار بلا عمل".

همین معنی به تعبیر دیگری در بحث «اسلام و ایمان» آمده است، «فضیل بن یسار» می گوید: از امام صادق ع شنیدم فرمود: "ان الايمان يشارك الاسلام، و لا يشارك الاسلام، ان الايمان ما وقر في القلوب، و الاسلام ما عليه المناكح و الموارث و حقن الدماء":

«ایمان با اسلام شریک است، اما اسلام با ایمان شریک نیست (و به تعبیر دیگر هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست) «ایمان» آن است که در دل ساکن شود، اما «اسلام» چیزی است که قوانین نکاح و ارث و حفظ خون بر طبق آن جاری می شود».

ولی این تفاوت مفهومی در صورتی است که این دو واژه در برابر هم قرار گیرند، اما هر گاه جدا از هم ذکر شوند ممکن است اسلام بر همان چیزی اطلاق شود که ایمان بر آن اطلاق می شود، یعنی هر دو واژه در یک معنی استعمال گردد". (نمونه، ۲۰۹/۲۲-۲۱۱)

۲. دیانت مؤمنین: الزامات اخلاقی + الزامات فقهی - حقوقی

مقدمه

الزامات اخلاقی، به علاوه، الزامات فقهی — حقوقی، سطح تعهد مومنین، را تذکر می دهد؛ که در وضعیت مطلوب، سطح دیانت همه کارکنان بخش دولتی و حاکمیتی را در بر می گیرد.

و در وضعیت عادی، به سطح الزامات دینی مدیریت فرهنگی و اجرایی (اداری و نظامی)، نظر دارد. این الزامات، در دو سطح، الزامات شرعی انسانی و فوق انسانی، و در دو حوزه الزامات مشترک میان زن و مرد مؤمن، و الزامات مختص زن مؤمن، مطرح است:

۱/۲. الزامات مشترک عمومی زن و مرد مؤمن

- اهل صلوة
- اهل طهارت
- اهل انس با قرآن
- اهل مشورت
- اهل صبر
- اهل پرهیز از گناه
- اهل عذر و اعتراف به گناه
- اهل عذر پذیری از جاهلان
- اهل انفاق
- صداقت
- وفای به عهد
- امانت داری
- رعایت صلّه الهی
- اهل انتقام از ستمگران

دیانت ایمانی، حداقل دیانت مرضی خداست.

در این سطح، ضرورت دارد: حداقل ارزشهای اخلاقی به الزامات فقهی حقوقی افزوده شود، تا حداقل اثار معنوی دین اسلام، در نفوس انسانی، خانواده، جامعه، حاکمیت، و جامعه بشری، متجلی گردد. و خیر دنیا، و رستگاری در آخرت، و وراثت بهشت برین، نصیب بشریت شود:

{ و لو أن أهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الأرض... } (اعراف/۹۶)

{ قد افلح المؤمنون؛ الذین هم فی صلواتهم خاشعون؛ و الذین هم عن اللغو معر ضون؛ و الذین هم للزکوة فاعلون؛ و الذین هم لفروجهم حافظون...؛ و الذین هم لأماناتهم و عهدهم راعون؛ و الذین هم علی صلواتهم یحافظون؛ أولئک هم الوارثون } (مؤمنون/۱-۱۰)

{ إن الإنسان خلق هلوعا؛ إذا مسه الشر جزوعا؛ و إذا مسه الخیر منوعا؛ إلا المصلین؛ الذین هم علی صلواتهم دائمون؛ و الذین هم فی أموالهم حق معلوم؛ للسائل و المحروم؛ و الذین یصدقون بیوم الدین؛ و الذین هم من عذاب ربهم مشفقون؛... }

{ الذین هم لفروجهم حافظون... و الذین هم لأماناتهم و عهدهم راعون؛ و الذین هم بشهاداتهم قائمون؛ و الذین هم علی صلواتهم یحافظون؛ أولئک فی جنات مكرمون } (معارف/۱۹-۳۵)
{ أرأیت الذی یکذب بالذین؛ فذلک الذی یدع الیتیم؛ و لا یحض علی طعام المسکین؛ فویل للمصلین؛ الذینهم عن

صلواتهم ساهون؛ و الذینهم یراءون؛ و یمنعون الماعون { ماعون/۱-۷}

آیه سوره اعراف، خیر در دنیا را برای اهل ایمان و تقوی، تذکر می‌دهد. آیات سوره مؤمنون، و معارج، ویژگی اهل ایمان و اهل نماز را بر می‌شمرد و رستگاری و وراثت کریمانه را در آخرت، به آنان مژده می‌دهد. عشق به خدا و ارزشهای الهی، و اهل نماز بودن، دو ویژگی برجسته آنان است که با عناوین "المؤمنین"، و "المصلین"، بدان اشاره می‌کند. "اهتمام به نماز"، حداقل، در دو ویژگی "حضور قلب در نماز و رعایت اوقات اول وقت نماز"، به عنوان اولین و آخرین ویژگیهای آنان ذکر شده است؛ گویا که اشاره دارد: "اول نماز و آخر نماز!". این نحوه بیان، محوریت اهتمام به نماز را در حوزه الزامات دینی، تذکر می‌دهد؛ که همان "عمود الدین" بودن نماز را اشاره دارد؛ و طبعاً، به عنوان محور "حق الله"، نیز، مطرح است. اهتمام به امر فقراء و محرومان، ویژگی برجسته دوم است که از شاخص‌های اساسی کمی احراز حقیقت نماز می‌باشد؛ که در قرآن کریم، قرین لاینفک نماز تلقی می‌شود و با تعبیرات "انفاق، زکات، صدقه، اطعام"، و غیره، آمده است؛ این ویژگی، محور "حق الناس" نیز، تلقی می‌گردد. مجموع "حق الله و حق الناس"، مجموعه تکالیف دینی را تذکر می‌دهد و تحقق آن و عدمش، بر دو محور اساسی نماز و زکات، سرنوشت اخروی افراد را رقم می‌زند:

{ هدی للمتین الذین یؤمنون بالغیب و یمنون بالصلوة و مما رزقناهم ینفقون } (بقره/۲-۳)

"ایمان به غیب"، نماد مجموعه اعتقادات، و "اقامه نماز و انفاق"، نماد مجموعه وظائف دینی می‌باشد:

{ ما سلککم فی سقر؟ قالوا لم نک من المصلین؛ و لم نک نطمع المسکین } (مدثر/۴۲-۴۴)

در آیات سوره ماعون، فقدان اهتمام به ایتمام و مساکین را دلیل بی‌اعتباری نماز و نمازگزار معرفی می‌کند! و این چنین نمازی را تهی از معنویت و ریاکارانه قلمداد می‌کند؛ و بخل را از نشانه‌های ریاکاران، اعلام می‌نماید. بلکه عدم اهتمام به محرومان را، نشان از بی‌اعتقادی به قیامت، و نشان از تکذیب آن، معرفی می‌نماید! از ویژگی‌های دیگر مؤمن، حفظ ناموس، می‌باشد. مؤمن نسبت به مسائل ناموسی، غیور است؛ و این معنی، از صفات الهی بر شمرده شده است:

غیره المؤمن بالله سبحانه. علی^۱.

المؤمن یغار؛ و الله أشد غیره. پیامبر^۲.

إن الغیره من الایمان؛ و إن المذء من النفاق. ^۳.

غیرت از ایمان است؛ و بی‌ناموسی از نفاق.

۱. غرر الحکم، ح ۶۳۹۵

۲. کنز العمال، ح ۶۸۰

۳. کنز العمال، ح ۷۰۶۵

در این دو سوره مؤمنون، و معارج، امانتداری، وفای به عهد، از صفات ویژه اهل ایمان، بر شمرده شده است. در قرآن و احادیث، امانتداری، وفای به عهد، به همراه احسان به پدر و مادر، از احکام بین المللی اسلام می‌باشد؛ که، مسلمان و کافر، و نیکوکار و بدکار، نمی‌شناسد:

ثلاث لم يجعل الله عزّ وجلّ لأحد فيهنّ رخصة: أداء الأمانة إلى البرّ و الفاجر؛ و الوفاء بالعهد بالبرّ و الفاجر؛ و برّ الوالدين برّين كانا أو فاجرين. امام باقر^۴.

در آیاتی دیگر، صبر، و قرائت و تلاوت قرآن، ملازم نماز و انفاق، از صفات اهل ایمان معرفی شده است:

{ و استعينوا بالصبر و الصلوة؛ و إنها لكبيرة إلا على الخاشعين؛ الذين يظنون أنهم ملاقوا ربهم... } (بقره/۴۵)
{ فاقروا ما تيسر من القرآن؛... فاقروا ما تيسر منه؛ و أقيموا الصلوة؛ و أتوا الزكوة؛... } (مزمّل/۲۰)
{ الذين آتيناهم الكتاب، يتلونه حق تلاوته؛ أولئك يؤمنون به؛ و من يكفر به، فأولئك هم الخاسرون } (بقره/۱۲۱)
{ إن الذين يتلون كتاب الله، و أقاموا الصلوة، و أنفقوا مما رزقناهم سراً و علانية يرجون تجارة لن تبور } (فاطر/۲۹)

ملاحظه می‌شود: "فقدان صبر"، گویای ضعف خشوع و ضعف اعتقاد به قیامت، و "فقدان تلاوت قرآن"، حکایت از کفر عملی، و بدبختی دنیوی و کسادی و خسارت تجارت آخروی، می‌باشد. پس تلبس به آنها، جهت پرهیز از این آثار شوم، ضرورت حیاتی و ایمانی دارد. در سوره شوری، از پرهیز از گناه کبیره، مشورت خواهی و مشورت پذیری مؤمنان، گذشت از جاهلان، و انتقام از ستمگران، سخن می‌گوید:

{ و الذين يجتنبون كبائر الاثم و الفواحش، و اذا ما غضبوا، هم يغفرون؛... و امرهم شوری بينهم... و الذين اذا اصابهم البغي هم ينتصرون... فمن عفى و اصلح فاجره على الله؛ انه لا يحب الظالمين... و لمن صبر و غفر ان ذلك لمن عزم الامور } (شوری/۳۷-۴۳)

در سوره آل عمران از روحیه عذر خواهی و اعتراف به خطاء و گناه، سخن می‌گوید:

{ و الذين إذا فعلوا فاحشة أو ظلموا أنفسهم، ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم؛ و من يغفر الذنوب الا الله؛ و لم يصروا ما فعلوا و هم يعلمون } (آل عمران/۱۳۵)

به هر حال، غرض از این توضیحات، تبیین این نکته است که: مراتب الزامات فردی و اجتماعی اهل ایمان در قرآن و سنت معصومین، فراتر از الزامات دینی عموم مسلمانان می‌باشد. عنوان "اصحاب الیمین"، به نحو خاص، و "المتقین"، "المصلحین"، "المختبین" و غیره، به نحو عام در قرآن، نظر حداقلی‌اش، به سطح الزامات ایمانی، می‌باشد. در سوره واقعه، در ذکر چگونگی مرگ اهل اسلام، صرفاً به مرگ مقربین و اصحاب یمین اشاره می‌کند؛ و از مرگ

۴. کافی، ۱۶۲/۲۰

دیگران از اهل اسلام، ساکت است؛ و سخنی به میان نمی‌آورد:

{ و أما إن كان من المقربين فروح و ریحان و جنۃ نعیم؛ و أما إن كان من أصحاب الیمین فسلام لك من أصحاب الیمین... } { واقعه/ ۸۸-۹۱ }

"مقربین"، مقام عصمت را دارا می‌باشند؛ که تعداد اندکی را در امت اسلام، شامل می‌شود:

{ ثلۃ من الأولین؛ و قلیل من الآخین } { واقعه/ ۱۳-۱۴ }

"اصحاب الیمین"، به شهادت همین آیات، کسانی را نظر دارد که به سلامت اعتقادی و اخلاقی و رفتاری، با قلب سلیم، دار دنیا را به مقصد آخرت، ترک می‌کنند:

{ یوم لا ینفع مال و لا بنون إلا من أتى الله بقلب سلیم } { شعراء/ ۸۸-۸۹ }

لذا، سزاوار سلام الهی می‌باشند: "فسلام لك".

این معنی، گویای عاقبت بخیری و احراز قبولی اعمال می‌باشد.

پس، واضح است: این گروه عاقبت بخیر، غیر از عموم مسلمانان دچار نقصان در اعتقاد و اخلاق و عمل می‌باشند؛ که علاوه بر دنیا، در آخرت، نیز، از مرگ گرفته تا برزخ و قیامت و...، دچار مصیبت‌اند.

پس، حداقل عاقبت به خیری، تلبس به حداقل الزامات ایمانی، علاوه بر الزامات فقهی حقوقی می‌باشد.

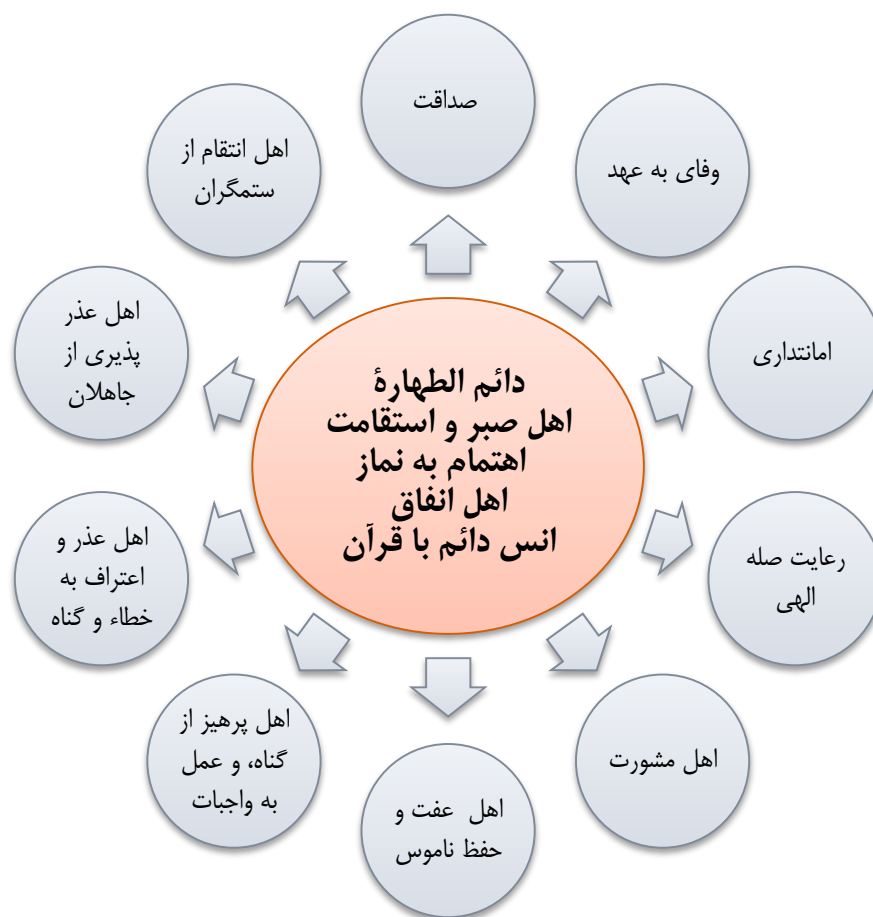
لذا، نظام و حاکمیت اسلامی، در حداقل آن، هم، مکلف به الزامات ایمانی و پرچمداری آن می‌باشد؛ و هم، مکلف است:

بستر لازم اعتلاء ایمانی جامعه مسلمین را با سیاستگذاری و برنامه ریزی مناسب اهل ایمان، برای آنان، فراهم نماید.

با توجه به آیات ۲۲ سوره رعد، ۲۹ فاطر و آیات دیگر، اهل ایمان، اعم از زن و مرد، از پنج ویژگی اولیه برخوردارند:

- اهتمام به نماز
- اهل صبر و استقامت
- اهل انفاق
- دائم الطهاره بودن
- اهل انس و تلاوت قرآن

با این توجه، الگوی کلی الزامات اهل ایمان، بر محور این ویژگیهای پنجگانه چنین خواهد بود:



نمودار ۳: الگوی کلی الزامات عمومی عملی مردان مؤمن

۲/۲. الزامات مشترک خانوادگی زن و مرد مؤمن: اصالت و سلامت خانوادگی

اصالت و سلامت خانوادگی، ناظر به چهار محور اساسی می‌باشد:

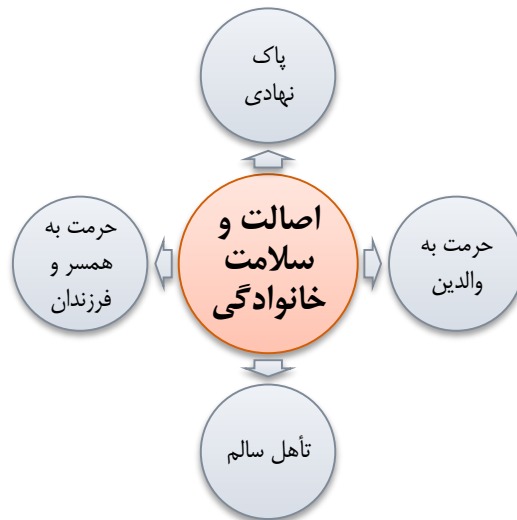
۱. پاک نهادی
۲. حرمت به والدین
۳. تأهل سالم
۴. حرمت به همسر و فرزندان

بحث "پاک نهادی"، و "تأهل سالم"، خود نیازمند مقاله مستقلی است.

در اینجا، در باب "حرمت به والدین"، این نکته تأکید می‌شود: از منظر قرآن، کسی که در روابط خانوادگی، حرمت والدین را نگه نمی‌دارد، عنصر نامطلوبی است؛ و اگر اقدام به قطع رابطه حسنه با بستگان خصوصاً پدر و مادر کند، ملعون معرفی شده است که محروم از رحمت خدا است:

"فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم؛ اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم".
(محمد/۲۲-۲۳)

پس بنا براین این ویژگی سلوک با همسر و فرزندان نیز، از شاخصه‌های ایمان می‌باشد. البته این معیار، اختصاص به مردان ندارد؛ بلکه از صفات زنان مؤمن در ارتباط با شوهر و فرزندان، نیز، می‌باشد.



نمودار ۴: محورهای کلی اصالت و سلامت خانوادگی زن و مرد مؤمن

پس، الگوی الزامات عملی مطلوب مردان مؤمن، چنین خواهد بود:



نمودار ۵: الزامات عملی مطلوب مردان مؤمن

در قصه موسی (ع)، با خضر (ع)، به امر الهی، حضرت خضر (ع)، در نقش ملائکه مرگ، کودک شوری را می‌کشد؛ در نهایت، در پاسخ اعتراض حضرت موسی (ع)، می‌فرماید:

"اما پسر بچه نا بالغ، پس پدر و مادرش مؤمن بودند؛ و ما ترسیدیم (که در ادامه حیات): آن دو را در سرکشی و طغیان و کفر فرو برد..."

"و اما الغلام فکان ابواه مؤمنین؛ فخشینا أن یرهقهما طغیانا و کفرا" (کهف/۸۰)

این آیه شریفه تذکر می‌دهد:

یکی از بزرگترین خطرات برای خانواده‌های مؤمن، فرزند نا صالح و نا خلف است؛ که بواسطه علاقه پدر و مادر به فرزندان، خطر انحراف پدر و مادر متدین و مؤمن، جدی است و بایستی از آن، بسیار احتیاط نمود.

این معنی به فرزندان منحرف اختصاص ندارد؛ بلکه، هم سر و عزیزان منحرف از انسان را نیز، در بر می‌گیرد؛ در این باب قرآن کریم می‌فرماید:

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ بعضی از همسران و فرزندان دشمن شما هستند؛ پس، از آنان، بر حذر باشید و احتیاط کنید...؛"

جز این نیست که اموالتان و فرزندان، مایه امتحان بزرگ شما هستند؛ و این خدا است که اجر عظیم در نزد اوست:"

"يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا؛ إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ...". (تغابن/ ۴)

"إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ؛ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ". (تغابن/ ۱۵)

در سرنوشت زبیر بن عوام و فرزندش، درسهای سخت تلخ و عبرت آموزی نهفته است که به مناسبت معیارهای گزینش، در فصل سلامت نظام اداری، قسمت عقلانیت ارزشی، تذکراتی آمده است.

۳/۲. الزامات مختص زنان مؤمن

زنان، از منظر اسلام، محور سلامت خانواده و جامعه می‌باشند. از این رو، از یک طرف به جهت حفظ شخصیت ایمانی زنان در سطح مطلوب الهی، و از طرف دیگر، به جهت داشتن ویژگی‌های جذابیت ظاهری، و ویژگی زنانگی شان، ضرورت حجاب برتر، و جبران عبادت ایام ماهانه، برایشان مقرر گردیده است:

الف) اهل حجاب برتر

در سوره نور، حد اقل حجاب عمومی زنان مسلمان، پوشش خماری، الزام شده است:

{ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ... وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ... } (نور/ ۳۱)

"خُمْر"، بر وزن شُتر، جمع "خمار"، به معنی روسری می‌باشد؛ و لیکن از نظر فقهی، جوراب، شلوار، مانتو، و روسری را شامل می‌شود؛ که در برگیرنده پوشش تمام بدن، به جز صورت و کف دستها تا مچ، می‌باشد. این پوشش خماری، حجاب عمومی زنان مسلمان می‌باشد. چرا که، در سوره احزاب، الزام پوشش ویژه جلبابی، برای نوامیس رهبری نظام اسلامی، و نوامیس مؤمنین، مقرر گردیده است:

{ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ، يَدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ؛ ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَنْ يَعْرِفْنَ فَلَإِيْذِينَ؛ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا } (احزاب/ ۵۹)

ای پیامبر خدا، به همسران، و دختران، و زنان مؤمنان بگو: (که اگر بگویی)، این زنان، بخشی از جلباب (پوشش سرتاسری) خود را نزدیک کرده، بر خویش، فرو خواهند پوشید؛ آن نزدیکتر است به اینکه شناخته شوند؛ پس در نتیجه، مورد آزار قرار نگیرند؛ و همواره، خدا، غفور رحیم است.

"جلباب"، در فرهنگ دینی، پوشش سرتاسری است:

"مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَلْيَسْتَعِدْ لِلْفَقْرِ جَلْبَابًا". علی (ع)^۵

هر که ما اهل بیت نبوت را دوست داشته باشد، پس بایستی، پوششی سرتاسری از فقر (و بلا، برای خویش)، آماده کند.

"مَنْ أَحَبَّنَا فَلْيَعِدْ لِلْبَلَاءِ جَلْبَابًا". علی (ع)^۶

این میثم بحرانی، نیز، در شرح حدیث فوق، آن را به پوشش سرتاسری، معنی کرده است.

۵. سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۱۲

۶. عیون المواعظ و الحکم، علی بن محمد لیثی واسطی، ۴۶۴

" و الجلباب: الملحفة" ۷.

" و شبه الصبر على الفقر بالجلباب، لأنه يستر الفقر؛ كما يستر الجلباب، البدن" ۸.

" و تجلبب الخوف أى جعله جلباباً؛ و هو ثوب يشمل البدن" ۹.

در کاربرد "جلباب"، به معنی "پوشش سرتاسری"، حدیثی دیگر می‌فرماید:

"هر که پوشش حیا را به کناری افکند، پس، او را غیبتی نیست (غیبت او، شرعاً، مجاز است):"

"من ألقى جلباب الحياء فلا غيبة له" 7.

طریحی، صاحب کتاب لغت مجمع البحرین، در توضیح واژه "جلباب"، در حدیث مذکور، می‌گوید:

حیاء، به کنایه، به لباس، تشبیه شده است؛ چرا که، حیاء، انسان را از معایب می‌پوشاند؛ همان‌گونه که لباس، بدن را می‌پوشاند:

كنى بالحیاء عن الثوب؛ لأنه يستر الإنسان من المعایب؛ كما يستر الثوب، البدن؛... ۱۰.

در خبر رفتن حضرت فاطمه 3، به مسجد پیامبر 9، جهت دفاع از مقام ولایت، آمده است: که حضرت 7، علاوه بر خمار، جلبابی را نیز، در بر داشت:

حضرت زهرا (س) هنگام خروج از منزل، مقنعه را محکم بر سر بستند و جلباب و چادر را، به گونه‌ای که تمام بدن آن حضرت را می‌پوشاند و گوشه‌های آن به زمین می‌رسید، به تن کردند؛ و به همراه گروهی از نزدیکان و زنان قوم خود، به سوی مسجد حرکت نمودند.^{۱۱}
لائت خمارها على رأسها و اشتملت بجلبابها و اقبلت فى لمة من حفدتها و نساء قومها، تطأ ذبولها.

در این سند، حضرت زهرا 3 هم جلباب و هم خمار پوشیده است.

بنابراین با در نظر گرفتن اصل عدم ترادف روشن می‌شود که آیه جلباب، دلیل شرعی حجاب چادر است که در مقابل نامحرم، زن مومنه، مناسب است: چادر داشته باشد و مقنعه کافی نیست.

"مقصود از "یدنین"، نزدیک کردن پوشش به خود، و جمع کردن آن می‌باشد؛ که پوششی بیش از پوشش عمومی می‌باشد؛ که بخشی از صورت و کف دستها را نیز می‌پوشاند.

مقصود از "علیهن"، نظر به سیطره پوشش، می‌باشد.

پس با توجه به سه نکته، "جلباب"، "یدنین"، و "علیهن"، حجاب چادر، دقیقاً، مصداق "جلباب" و مفاد آیه شریفه،

می‌باشد؛ خصوصاً، چادر سنتی ایرانی، که سر تا سر بدن، از فرق سر، تا روی پا را می‌پوشاند.

فرمان الهی حجاب جلبابی، به نوامیس رهبری و مؤمنان، و سنگر بودن این نوع حجاب، اختصاصی بودن این حجاب را برای اهل ایمان، و نوامیس سلسله مراتب مدیریت اسلامی را به عنوان حجاب برتر، تذکر می‌دهد.

۷. شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ۱۷۹/۲

۸. شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ۲۹۹/۵

۹. بحار الانوار، ۵۷/۲

۱۰. مجمع البحرین، طریحی، ۲۵/۲

۱۱. احتجاج، طبرسی، ۹۸/۱

تعبیر "لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین"، بجای "النساء المؤمنات"، تذکر می دهد صرف انتساب به رهبری و اهل ایمان، برای رعایت حجاب جلبابی چادر، ضرورت دارد اگرچه، خانمها در سطح اهل ایمان نباشند.

تعبیر "یدنین..."، از نظر فن دستور زبان، مجزوم است و در جواب "قل..." آمده است؛ که نوعی شرط را در ضمن خود دارد: "قل... و إن تقل... یدنین!": "بگو... که اگر بگویی... زنان مؤمن، بلافاصله انجام می دهند."

این گونه تعبیرات، نوعی مبالغه مورد انتظار را در باب زنان مؤمن و نوامیس مؤمنان مطرح می نماید: که فرمان تلبس به حجاب جلبابی، همان، و عمل به این فرمان، همان، گویی که آمادگی زنان مؤمن، و نوامیس مؤمنان چنان است که هیچ فاصله ای میان این فرمان و عمل به آن وجود ندارد.

بنا بر این، ضرورت دارد: این حجاب برتر، در محیط اداری و اجتماعی، به عنوان پرچمداری از ارزش ایمانی، الزاماً، نه استحباباً، از جانب زنان مؤمن و زنان منتسب به اهل ایمان رعایت شود.

(ب) جبران عبادت ایام

در روایات، زنانی که تعطیلی عبادی در ایام ماهانه دارند، ایمانشان، ناقص معرفی شده است:

"و اما نقصان ایمانهم لتعودهنّ عن الصلوة"^{۱۲}.

و بالعکس، در روایات صحیح، و در رساله های عملیه، بر جبران نماز، در قالب ذکر و دعا، در وقت نماز، و به میزان وقت اذکار نماز، تأکید شده است:

امام صادق⁷، می فرماید: و زنان پیامبر⁹، وقتی حائض می شدند، نماز را به جای نمی آوردند؛ و لیکن، هنگامی که وقت نماز می رسید، خود را پاک می کردند؛ و وضوء می گرفتند؛ سپس، نزدیک نمازگاهشان می نشستند؛ پس، خدای عزیز و جلیل را یاد می نمودند:

و کن نساء النبی⁹، لا یقین الصلوة، إذا حضن؛ و لکن یتحشین حین یدخل وقت الصلوة؛ و یتوضین؛ ثمّ یجلسن قریباً من المسجد فیذکرن الله عزّ و جلّ. امام صادق⁷.

زراره، از امام باقر⁷، نقل می نماید:

هر گاه، زن حائض شد، پس نماز بر او جائز نیست؛ و بر اوست که هنگام وقت هر نماز، مشابه وضوء نماز، وضوء بگیرد؛ سپس، در جایگاهی پاک بنشیند؛ پس خدای عزیز و جلیل را به قدر نمازش یاد کند؛ و تسبیح و تهلیل و حمد گوید؛ سپس، به جهت حاجتش، از عبادت فارغ شود:

"عن زارة عن ابي جعفر: إذا كانت المرأة طامثا، فلا تحل لها الصلوة؛ و علیها، أن تتوضأ و وضوء الصلوة عند وقت كلّ الصلوة؛ ثمّ تقعد فی موضع طاهر؛ فتذکر الله عزّ و جلّ؛ و تسبّحه؛ و تهلّله؛ و تحمده کمقدار صلوتها؛ ثمّ تفرغ لحاجتها."^{۱۴}

تعبیر "علیها"، اشاره به الزامی دارد که انسان، با توجه به شأن الهی خود، با میل و رغبت، بر خود، تکلیف می کند؛ که همان الزام ایمانی است.

در صحیح معاویه بن عمار، بر تلاوت قرآن از پس ذکر خدا، نیز، تذکر می دهد:

۱۲. نهج البلاغه، ج ۸، خ ۸۰

۱۳. وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲، کتاب حیض، باب ۴۰، ح ۱

۱۴. همو، همان، ح ۲

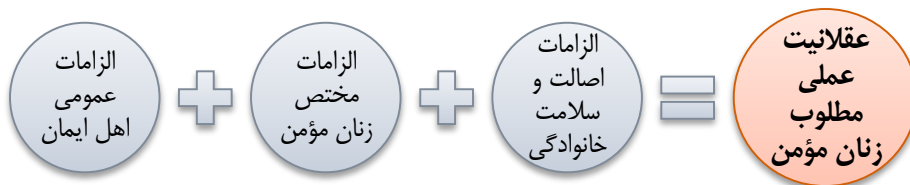
و محمد بن يعقوب، عن محمد بن اسماعيل، عن الفضل بن شاذان، عن ابن ابي عمير، و حماد، عن معاوية بن عمار، عن ابي عبد الله 7، قال:
 تتوضأ المرأة الحائض، إذا أرادت أن تأكل؛ و إذا كان وقت الصلوة، توضأت و استقبلت القبلة؛ و هللت؛ و تلت القرآن؛ و ذكرت الله عزّ و جلّ 15.

خلاصه کنیم: الزامات عمومی زنان مؤمن (الزامات مختص، و الزامات مشترک با مردان مؤمن) بدین قرار می‌باشد:



نمودار ۶: حداقل الزامات عمومی عملی زنان مؤمن

پس، الگوی عقلانیت عملی مطلوب زنان مؤمن، چنین خواهد بود:



نمودار ۷: الزامات عملی مطلوب زنان مؤمن

۱۵. وسائل الشیعه، حر عاملی، ۲، کتاب حیض، باب ۴۰، ح ۵. همچنین برای توضیحات بیشتر، ر.ک. پژوهشی پیرامون قرآن، نقی پور فر، صص ۱۱۵-۱۴۳.

تذکر:

(ثانیها) : قوله تعالى أيضا: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ) الآية (١)

حيث أمر سبحانه نبيّه بان يقول لهنّ: أدنين جلابيبكن .

وعن الزمخشري في الكشف: يقال للمرأة: أدنى عليك ثوبك يراد به أرخيه وأسدليه، ولفظة (أدنى) إذا تعدت بنفسه معناها الدنو والقرب، وإذا تعدت ب (على) يكون معناها الإرخاء والإسدال والمعنى حينئذ: يحب عليهنّ إسدال الجلباب، ولا فائدة في هذا الإسدال إلّا ستر الوجه .

ووجه التأييد أنّه موافق لما نقل عن ابن مسعود (٢)

فان تفسيره لا ينافي وجوب ستر الوجه بخلاف ما نقل عن ابن عباس (٣) (تقرير بحث البروجردی، ستر المصلی، شیخ علی پناه، ١/ ٥٧)

٣. دیانت اهل یقین و احسان: الزامات عرفانی

دیانت اهل یقین و احسان، ناظر به الزامات عرفانی + اخلاقی + فقهی - حقوقی، می باشد؛ که معصومین، و به تبع، علمای ربانی را در بر می گیرد.

قدر متقین از عنوان "محسنین"، ناظر به معصومین (انبیاء، اولیاء و ائمه اطهار) می باشد؛ چرا که قرآن کریم، مکررا، انبیاء را "محسنین"، می نامد:

{ سلام علی نوح فی العالمین؛ إنا كذلك نجزي المحسنين } (صافات/٧٩-٨٠)

{ سلام علی إبراهیم؛ كذلك نجزي المحسنين } (صافات/١٠٩-١١٠)

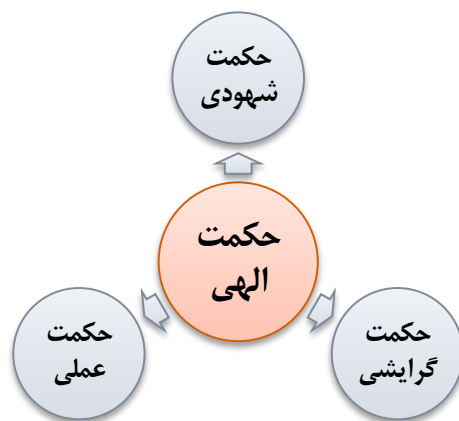
{ سلام علی موسی و هارون؛ إنا كذلك نجزي المحسنين } (صافات/١٢٠-١٢١)

محسنین و یا اهل یقین، همان صاحبان حکمت الهی می باشند؛ که در صدر بحث، بدان تذکر داده شد.

پس اینان، چنانکه در آغاز بحث گفته شد: در اصطلاح دیگر قرآن، همان "أولوا الالباب"، می باشند؛ که بیش از ٢٠ صفت آنان در قرآن کریم، بیان شده است.

برای توضیح تفصیلی صفات اولوا الالباب، به کتاب "پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن"، نقی پور فر (صفحات ٢١٩-٢٥٢)، مراجعه فرمایید.

با توجه به اینکه، کمال محورهای عقلانیت ارزشی، همان محورهای حکمت الهی، در اصطلاح قرآن، است؛ پس، الگوی کلی آن، چنین خواهد بود:



نمودار ۸: الگوی کلی مموهرای حکمت الهی

این اصطلاح "حکمت عملی الهام گرفته از قرآن"، در اینجا، غیر از اصطلاح "حکمت عملی، در اصطلاح فلاسفه مسلمان" می‌باشد.

اصطلاح آنان، در مقابل "حکمت نظری" است:

۱. حکمت نظری: به معرفت‌های حوزه هستی‌شناسی عام، اطلاق می‌شود.

۲. حکمت عملی: به معرفت‌های حوزه بایدها و نبایدها، اطلاق می‌گردد.

در حالی که، "حکمت عملی قرآنی" ناظر به حوزه عمل، و مبتنی بر معرفت و گرایش شهودی، می‌باشد.

۱/۳. حکمت شهودی و گرایشی

معرفت در این سطح به علت شهودی بودن، با گرایش قلبی، توأمان است و از آن، لاینفک نمی‌باشد.

این توأمانی معرفت شهودی و گرایش، عنوان "موقنین" و یا "اهل یقین" را برای صاحبان آن، مطرح می‌کند.

به همین جهت، در سوره بقره، و سوره لقمان (که سوره حکیمان است)، از یقین اینان به آخرت، سخن می‌گوید:

{ بسم الله الرحمن الرحيم؛

الم؛ ذلك الكتاب لا ريب فيه؛ هدى للمتقين؛

الذين يؤمنون بالغيب و يقيمون الصلوة؛ و مما رزقناهم ينفقون؛

و الذين يؤمنون بما أنزل إليك، و ما أنزل من قبلك؛ و بالآخرة هم يوقنون؛ أولئك على هدى من ربهم؛ و أولئك

هم المفلحون { (بقره/۱-۵)

{ بسم الله الرحمن الرحيم؛

الم، تلك آيات الكتاب الحكيم؛ هدى و رحمة للمحسنين؛

الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة؛ و بالآخرة هم يوقنون؛

أولئك على هدى من ربهم؛ و أولئك هم المفلحون { (لقمان/۱-۵)

از مقایسه فقرات سوره بقره و سوره لقمان معلوم می‌شود:

- سوره بقره، دو سطح "دیانت متقین" را، که همان دیانت "اهل ایمان" و "اهل احسان و یقین"، می‌باشد، بیان می‌کند.

- سوره لقمان، صرفاً، از "دیانت اهل احسان و یقین"، سخن می‌گوید؛ و بی‌جهت نیست که اسم این سوره، مزین به اسم

"لقمان حکیم" است که خود اشاره به سطح مباحث این سوره شریفه دارد. نمود یقین به آخرت، شهود عالم آخرت، خصوصاً، شهود عرصات قیامت، و شهود آتش جهنم، با چشم دل، در همین دنیا می‌باشد؛ که سوره تکاثر از آن، خبر می‌دهد:

{ کلا؛ لو تعلمون علم یقین، لترونّ الجحیم؛ ثمّ لترونّها عین الیقین } (تکاثر/۵-۷)

این محور از حکمت الهی، همان است که در احادیث شریفه، گمشته مؤمن تعریف شده است:

«الحکمة ضالة المؤمن؛ فخذ الحکمة و لو من اهل النفاق»^{۱۶}.

آنچه در وجود منافق است، سطح علم حصولی حکمت، و سخنان حکیمانه است؛ که در وجود مؤمن، به تدریج، با التزام به مفاد آن؛ به سطح شهود معرفت، ارتقاء می‌یابد.

۲/۳. حکمت عملی قرآنی

در سوره ذاریات، حداقل الزامات دینی محسنین و یا اهل یقین، در باب "حق الله"، را التزام دائمی به تهجد و شب زنده‌داری و نماز شب، و در باب "حق الناس"، را التزام دائمی به رسیدگی به امر فقراء و محرومان، در حد ایثار، معرفی می‌کند:

{ ... إنهم كانوا قبل ذلك محسنين، كانوا قليلاً من الليل ما يهجعون؛ وبالأحرار هم يستغفرون؛ و فی أموالهم حق

للسائل و المحروم } (ذاریات/۱۶-۱۹)

در التزام مالی اهل ایمان در سوره معارج، الزام "و الذین فی أموالهم حق معلوم"، آمده است؛ که نظر به انفاق مازاد از نیاز خود و خانواده را دارد.

لیکن در مورد التزام مالی محسنین، رهنمود "و فی أموالهم حق" آمده است، بدون لحاظ قید "معلوم"، کنایه از این که آنان، در حد ایثار مالی، سلوک دینی دارند!

این معنی، سلوک مالی اهل البیت: در سوره انسان را به یاد می‌آورد:

{ و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً } (انسان/۸)

التزام به حداقل نماز شب و شب زنده‌داری، و حداقل گذشت مالی، برای رهبران مجتهد، و غیر معصوم نظام اسلامی، طبعاً، مورد انتظار است.

گرچه حرکت در سطح ایثار، فوق طاقت غیر معصومین می‌باشد؛ بحث بیشتر، مجالی دیگر را می‌طلبد.

بنا بر این، "بخل و طمع"، در سطح رهبران فرهنگی و اجرایی نظام اسلامی، به شدت مذموم بوده، صلاحیت احراز پستهای کلیدی را از آنان سلب می‌نماید.

قرآن کریم، صفت مذموم بخل را نشان از وجود نقص جدی در شخصیت فرد، معرفی می‌کند؛ که دائم این نقصان شخصیتی فزونی می‌گیرد:

{ ها أتم هؤلاء تدعون لتنفقوا فی سبیل الله؛ فمنکم من یبخل؛

و من یبخل، فإتماً یبخل عن نفسه؛ و الله الغنیّ و أتم الفقراء؛

إن تتولوا یتبدل قوما غیرکم ثمّ لا یكونوا امثالکم } (محمد/۳۸)

۱۶. سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۸۰.

عجیب است: در ذیل آیه شریفه می‌فرماید: اگر دعوتِ انفاق در راه خدا را اجابت نکنید و به آن پشت کنید؛ خداوند، مسئولیت دفاع از دین و نظام اسلامی را از شما سلب کرده، به کسانی دیگر، خواهد سپرد؛ که آنان دیگر، مثل شما نخواهند بود.

در سوره آل عمران، از ویژگی عفو و گذشت محسنین نسبت به خطاکاران جاهل، بلکه از احسان به آنان، سخن می‌گوید:

{الذین ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس؛ و الله یحب المحسنین} (آل عمران/۱۳۴)

از این ویژگی، در آیات دیگر، از صفات "اولوا الالباب"، با تعبیر "دفع بدی با خوبی"، یاد شده است؛ که استمرار این خصلت، از ویژگی اولیاء الهی می‌باشد:

{و یدروون بالحسنه السیئه؛ أولئک لهم عقبی الدار} (رعد/۲۲)

{و لا تستوی الحسنه و لا السیئه؛ إدفع بالئتی هی أحسن؛

فإذا الذی بینک و بینہ عداوة؛ کأنته ولیّ حمیم؛

و ما یلقیها إلا الذین صبروا؛ و ما یلقیها إلاً ذو حظّ عظیم} (فصلت/۳۴-۳۵)

در سوره بقره، در تقسیم اهل اسلام، (به اشاره، در مبحث دیانت اهل ایمان گذشت): رهبران اهل ایمان را، وجودهای ایثارگر جان بر کف در راه خدا، معرفی می‌کند:

{و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله؛ و الله رؤف بالعباد} (بقره/۲۰۷)

ظاهر "یشری نفسه"، ایثار جان را افاده می‌کند؛ اطلاقش، ممکن است؛ ایثار آبرو را نیز در بر گیرد.

تعبیر صریح‌تر، به همراه صفات دیگر، در باره امت حزب الله، آمده است:

در آینده دور؛ خداوند، قومی را می‌آورد که، آنها را دوست دارد؛ و آنان نیز، به او عشق می‌پردازند؛ بسیار فروتن نسبت به مؤمنانند؛ و سرسخت نسبت به کافرین؛ مجاهد در راه خدایند؛ و از ملامت ملامتگران باکی ندارند.

آن فضل خدا است؛ که به هر که مشیتش تعلق گیرد (لیاقت داشته باشد)، می‌دهد؛ و خدا، وسعت دهنده‌ای بسیار دانا است:

{... فسوف یأتی الله یقوم یحبهم و یحبونه؛ أذلة علی المؤمنین؛ أعزة علی الکافرین؛ یجاهدون فی سبیل الله و لا

یخافون لومة لائم؛

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء؛ و الله واسع علیم} (مائده/۵۴)

تعبیر "لا یخافون لومة لائم"، "جهاد با آبرو" را افاده می‌کند.

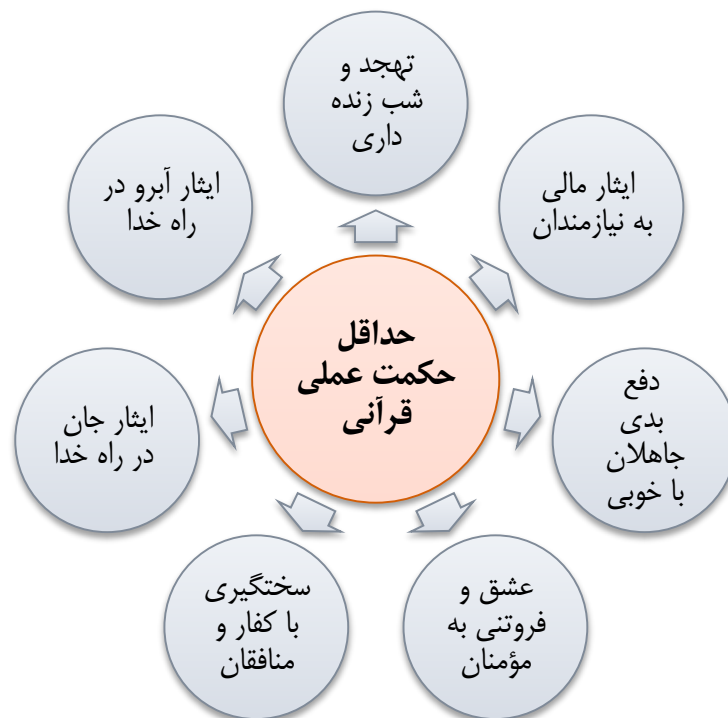
این معنی با تعبیر دیگری در آیه مبلغین رسالت‌های الهی، روشن‌تر آمده است:

{الذین یتلقون رسالات الله و یخشونه؛ و لا یخشون أحدا إلا الله؛ و کفی بالله حسیبا} (احزاب/۳۹)

بحث از خصائص اهل احسان و یقین، مجال دیگر می‌طلبد؛ و بحث مستوفی را، بایستی از خود اهل عرفان و احسان و یقین، پیگیری نمود.

به هر حال، این سطح از دیانت، در میان علمای ربانی شاگرد مکتب اهل بیت، در حوزه مدیریت و رهبری نظام اسلامی،

در دوره غیبت، به عنایت الهی، در شخصیت حضرت امام خمینی، تجربه شد. و الحمد لله، مقام معظم رهبری، تالی تلو امام خمینی، در این مسیر می‌باشد؛ که بسیار جای شکر به درگاه خدای منان و طلب طول عمر هر چه با برکت بیشتر برای ایشان را دارد. خلاصه کنیم: الگوی حداقل ویژگی اهل احسان و یقین، چنین می‌باشد:



نمودار ۹: الگوی حداقل ویژگی عملی اهل احسان و یقین

تذکر:

مرحوم علامه طباطبایی، در تفسیر المیزان، مراتب دینت اسلامی را به چهار یا پنج سطح، تقسیم نموده است (المیزان، ۳۰۴/۱-۳۰۳):

۱. اسلام ظاهری
 ۲. اسلام + عقد قلبی به شهادتین و التزام به غالب احکام: اول مرتبه ایمان
 ۳. اول مرتبه ایمان + عقد قلبی به تفصیل اعتقادات، و التزام به اعمال صالح
 ۴. مرتبه قبل + انقیاد قوی نفسانی در جهت اوامر الهی
 ۵. مرتبه قبل + مقام تسلیم و تفویض
- مرحوم علامه، مرتبه سوم و چهارم را با تردید، مطرح می‌نماید لذا، یک مرتبه بودنش را احتمال می‌دهد؛ با این ترتیب، مراتب دینت به چهار مرتبه هم قابل تقسیم است. این تردیدها در این نحوه مرتبه بندی، نشان دهنده سیالی ملاک را با این روش تذکر می‌دهد؛ و لیکن تقسیم بندی سه گانه، ملاک روشن قرآنی داشته، محل تصریح واقع شده است.

"الأولی: من مراتب الاسلام، القبول لظواهر الأوامر والنواهی بتلقى الشهادتین لساناً، سواء وافقه القلب، أو خالفه، قال تعالی: (قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخل الإيمان في قلوبكم) الحجرات - ۱۴،

ويتعقب الاسلام بهذا المعنى أول مراتب الايمان وهو الاذعان القلبي بمضمون الشهادتين إجمالاً ويلزمه العمل في غالب الفروع .

الثانية : ما يلي الايمان بالمرتبة الأولى ، وهو التسليم والانقياد القلبي لجل الاعتقادات الحقّة التفصيلية وما يتبعها من الأعمال الصالحة وإن أمكن التخطي في بعض الموارد ،

قال الله تعالى في وصف المتقين : (الذين آمنوا بآياتنا وكانوا مسلمين) الزخرف - ٦٩ ،

وقال أيضاً : (يا أيها الذين آمنوا ادخلوا في السلم كافة) البقرة - ٢٠٨ ،

فمن الاسلام ما يتأخر عن الايمان محققاً فهو غير المرتبة الأولى من الاسلام ويتعقب هذا الاسلام المرتبة الثانية من الايمان وهو الاعتقاد التفصيلي بالحقائق الدينية ،

قال تعالى : (إنما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا بأموالهم وأنفسهم في سبيل الله أولئك هم الصادقون) الحجرات - ١٥ ،

وقال أيضاً : (يا أيها الذين آمنوا هل أدلكم على تجارة تنجيكم من عذاب أليم ، تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون في سبيل الله بأموالكم وأنفسكم) الصف - ١١ ،

وفيه إرشاد المؤمنين إلى الايمان ، فالايان غير الايمان .

الثالثة : ما يلي الايمان بالمرتبة الثانية فإن النفس إذا أنست بالايمان المذكور وتخلقت بأخلاقه تمكنت منها وانقادت لها سائر القوى البهيمية والسبعية ، وبالجملة القوى المائلة إلى هوسات الدنيا وزخارفها الفانية الدائرة ، وصار الانسان يعبد الله

كأنه يراه فإن لم يكن يراه فإن الله يراه ، ولم يجد في باطنه وسره ما لا ينقاد إلى أمره ونهيه أو يسخط من قضائه وقدره ، قال الله سبحانه : (فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا

تسليماً) النساء - ٦٥ ، ويتعقب هذه المرتبة من الاسلام المرتبة الثالثة من الايمان ، قال الله تعالى (قد أفلح المؤمنون) إلى أن قال : (والذين هم عن اللغو معرضون) المؤمنون - ٣ ، ومنه قوله تعالى : (إذ قال له ربه أسلم ، قال أسلمت لرب العالمين) إلى غير ذلك ، وربما عدت المرتبتان الثانية والثالثة مرتبة واحدة .

والأخلاق الفاضلة من الرضاء والتسليم ، والحسبة والصبر في الله ، وتمام الزهد والورع ، والحب والبغض في الله من لوازم هذه مرتبة .

الرابعة ما يلي ، المرتبة الثالثة من الايمان فإن حال الانسان وهو في المرتبة السابقة مع ربه حال العبد المملوك مع مولاه ، إذ كان قائماً بوظيفة عبوديته حق القيام ، وهو التسليم الصرف لما يريد المولى أو يحبه ويرتضيه ، والامر في ملك رب العالمين

لخلقة أعظم من ذلك وأعظم وإنه حقيقة الملك الذي لا استقلال دونه لشيء من الأشياء لا ذاتاً ولا صفة ، ولا فعلاً على ما يليق بكبريائه جلّت كبريائه .

فالإنسان - وهو في المرتبة السابقة من التسليم - ربما أخذته العناية الربانية فأشهدت له أن الملك لله وحده لا يملك شيء سواه لنفسه شيئاً إلا به لا رب سواه ، وهذا معنى وهبى ، وإفاضة إلهية لا تأثير لإرادة الإنسان فيه ، ولعل قوله تعالى :

ربنا واجعلنا مسلمين لك ومن ذريتنا أمة مسلمة لك ، وأرنا مناسكنا ، الآية ، إشارة إلى هذه المرتبة من الاسلام فان قوله تعالى : إذ قال له ربه أسلم ، قال أسلمت لرب العالمين الآية ظاهره أنه أمر تشريعى لا تكوينى ، فإبراهيم كان مسلماً باختياره

إجابة لدعوة ربه وامثالاً لامره ، وقد كان هذا من الأوامر المتوجهة إليه عليه السلام فى مبادئ حاله ، فسؤاله فى أواخر عمره مع ابنه إسماعيل الاسلام وإراءة المناسك سؤال لأمر ليس زمامه بيده أو سؤال لثبات على أمر ليس بيده فالاسلام المسئول فى الآية هو هذه المرتبة من الاسلام ويتعقب الاسلام بهذا المعنى المرتبة الرابعة من الايمان وهو استيعاب هذا الحال لجميع الأحوال والافعال ، قال تعالى : (ألا إن أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون ، الذين آمنوا وكانوا يتقون) يونس - ٦٢ ، فإن هؤلاء المؤمنين المذكورين فى الآية يجب أن يكونوا على يقين من أن لا استقلال لشيء دون الله ، ولا تأثير لسبب إلا بإذن الله حتى لا يحزنوا من مكروه واقع ، ولا يخافوا محذوراً محتملاً ، وإلا فلا معنى لكونهم بحيث ، لا يخوفهم شيء ولا يحزنهم أمر ، فهذا النوع من الايمان بعد الاسلام المذكور فافهم " . (الميزان، ١/٣٠٤-٣٠٣)

خلاصه و نتیجه گیری:

فهرست منابع:

١. ..
٢. ..
- ٣.